دوشنبه ۵ خرداد ۱۴۰۴
OIL4
شماره ۴۴۲۱
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

وقتی یک جشنواره همهٔ ادعاهای فرمی‌اش را با جایزه دادن به یک بیانیهٔ سیاسی پس می‌گیرد

# دم خروس کن

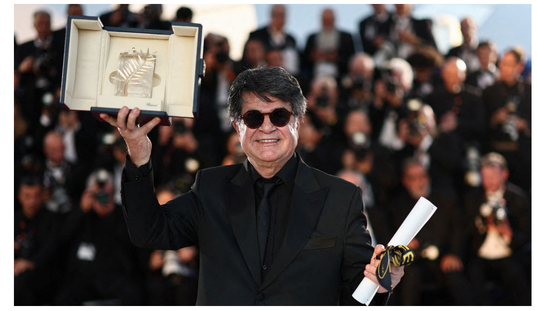

ادامه از صفحه یک

دوربین پناهی این حرف‌ها را می‌کند چون به خوبی می‌داند که سهم شبه‌سینمای ایران از گیشه‌های بین‌المللی حتی در منطقه بسیار بسیار ناچیز است و کارگردانان ما به چشم آمدن جایزه‌ای جز تبدیل شدن به یکی از مهره‌های سینمای زیرزمینی ندارند. نحوه ظهور و بروز فیلم‌های ایرانی در اکران هیچ نسبتی با تقاضای واقعی مخاطب ندارند و کسر زیادی از این آثار با «ضرر و زیان کامل چرخه معیوب اکران را ترک می‌کنند ولی کماکان مجمع الجزایر سینمای ایران به حیاتش ادامه می‌دهد!» به بیان دیگر این پخش‌کننده، سینماداز، ارگانی و تهیه‌کننده است که در نبود «صنعت سینما» برای خودش حرکت می‌کند و در این دیکتاتوری پنهان امکان به فعلیت درآمدن سینمای واقعی را از میان می‌برد! پس پناهی حق دارد که کاسبی خودش را رها نبیندازد و به رویش سینماگرانی که در داخل با موانع زیاد کار می‌کنند، بخندد! «ما قضیه را به همینجا تمام نمی‌کنیم.

## چرا جعفر پناهی فیلمساز وابسته است؟

مدت‌هاست که فیلم‌های دفاع مقدسی و سازندگان آن‌ها را به وابسته بودن متهم می‌کنند و هیچ جایی برای استقلال رأی آن‌ها قائل نیستند. اما وقتی به فانلیستا عزیز کرد ضلن می‌رسند لب به ستایش باز می‌کنند و دریافت های خود از تاریخ سینما را قلمدنبر می‌زنند و صندوق می‌گذارند و همچون کسانی که بعازگی با جنبه‌های تئوریکی سینما روبرو شده‌اند جایزه را حق پناهی و یا فیلم‌هایش می‌دانند. اما سؤال اساسی تر اینجاست که پناهی وابسته‌تر است یا سینماگران، به اصطلاح حکومتی؟

اتفاقات سال ۱۳۸۸ اگر یک برنده قطعی با نسبت آرای بسیار زیاد داشته باشد، جعفر پناهی است. هنر می‌خواهد که در تمام این شانزده سال با صادر کردن بیانیه در قالب تصاویر متحرک به کارت اداره دهی و بدون آنکه بهرای استعداد ذاتی در کارت داشته باشی جایزه هم بگیری! به همین خاطر پناهی با رندی تمام یک پوکر باز حرفه‌ای است که می‌داند کجا چه کارت بزند و به جلوی دوربین بیاید که برایش منفعت داشته باشد. کارگردان «این یک فیلم نیست» و «وقتی خلاطیش را در یافت کرد از احترام به آزادی و این مفاهیم سخن گفت (نقل به مضمون) اما بیان نکرد که اگر جمهوری اسلامی ایران نبود الان به چه شکل نمی‌توانست کالای خود را در بازار مکاره‌ای که بفروشد و شوه فیلمسازی اش از اساس تغییر می‌کرد. پس ظرف وایسته بودن او از افرادی که استپان بدر دفته بدون حرف پیش بزرگ‌تر است. پس اگر سینما در ایران با رعایت قواعد بازار اداره می‌شد و غرب هم با زیاده‌خواهی سیستم حاکم بر کشور و مردمش را تحریم نمی‌کرد پناهی در بهترین حالش همچنان داشت آثاری شبیه به «بادکنک سفید» و آینه» و... می‌ساخت و یکی از بازیگران عادی فیلمسازی در سینمای محلی ایران بود که هر از گاهی هم می‌شد به موفقیت نسبی اش در فستیال‌ها دل ببست. از سوی دیگر مدیران سینمای کلخانه‌ای هم می‌توانستند با اتکا به این جوایز برای خود رزومه بسازند و جایگاهشان را حفظ کنند. باری، علی القاعده جعفر پناهی هم نباید به خود غره شود و باید به غیظ بنیانداز که گویی به تازگی آزادگی و این کلمات شیک و بیونیکی با حضورش روی صحنه معنای خود را پیدا کرده‌اند، چون او به‌خوبی و بهتر از مرکس می‌داند که هر کاسبی برای فروش جنس خود، به تابعی از بازار هدفش بدل می‌شود و کنترای کلماتی رایشت هم قطع می‌کند. مسئله‌ای که نباید آن را فراموش کرد این است که جعفر پناهی از زوایای مختلف یک فیلمساز وابسته است. به جمهوری اسلامی، به این دلیل وابسته است که او اثر جایگاه «مظلوم قضیه» قرار می‌دهد و حضور به‌ظاهر «موقتی در فستیال‌های خارجی را تضمین می‌کند. باقی‌ماندن از یک زاویه دیگر وابسته به این مکتل بسیار جدی و جدی‌تر، سینمای زیرزمینی می‌مخالف است و یا این موضوع هم چندان مشکلی ندارد. به هر ترتیب، همه چیز در آغازش برابر یک فرد متصل به جهان حزب الله‌ای‌ها مهیّاتر از هر چیز دیگری است. حدود یک سال پس از این نشست، صدای آویتی در مستند «خنجر و شقایق» توسط صداوسیمای دهه ۷۰ سانسور می‌شود اما جعفر پناهی با شبکه دو، اولین فیلمش را ساخت و اولین جایزه‌اش در جشنواره فیلم فجر را هم گرفت! حالا این آویتی است که باید سؤال پناهی را از خود او بپرسد، اما دیگر یک طرف ماجرا در قید حیات نیست.

سی و چند سال بعد پناهی روی سن کن می‌ایستد و می‌گوید: «برسیم به جایی که دیگر کسی به ما نگوید چه بپوش، چه نپوش، چه بکن، چه نکن و سینما که عشق ماست، کسی به ما نگوید چه بساز، چه نساز. به امید آن روز.» حرف پناهی همان حرفی است که سی و چند سال قبل به آویتی زد. این بار هم پناهی در همان جهان ذهنی خودش زندگی می‌کند، با این تفاوت که حالا جهان ذهنی او خریدار دارد. ژان نوئل بارو، وزیر خارجه فرانسه کسب جایزه از

ادامه در صفحه ۵



## توبه‌چی پاسگاه نعمت‌آبادی مشتی!

محمد قربانی
منتقد

سعید روستایی عزیز! تو فیلمساز مستعدی بودی، اما افسوس که سادگی جنوب‌شهری‌ات کار دست داد. سادگی و اصالتی که می‌توانست نوید یک سینمای اجتماعی واقعی و اینجایی را بدهد. من با «مزی شیف ونیم» به آینده فیلمسازی ایران امیدوار شدم، اما ناگهان با «برادران لیلا» همه چیز فروریخت. تو می‌خواستی از سخنی هایی بگویی که با گوشت و پوست لمس کرده بودی و حتی همه شخصیت‌هایت را از خانواده خودت الهام گرفتی، اما این روایت شخصی زیر چرخ‌دنده‌های صنعت پرزیبوس نه شد. تو نه سیاسی بودی و نه حتی سیاست‌ورزی بلدی، اما ناخواسته به راهی کشیده شدی که انتهایش ازنسخت‌ورن شعار استعداد فیلمسازی است. من می‌دانم وقتی فهمیدی فعالان صنعت پرزیبوس - که سردستهشان نقش خواهرت را در فیلمت بازی می‌کند - می‌خواهند برای فشار بر کن حاشیه درست کنند تا فائده بگیرند، اعتراض کردی و حاضر شدی که کن رفتی تا رافت را از آن‌ها جدا کنی، اما نتوانستی.

سقوطت ادامه پیدا کرد تا نسخه ۲۰۲۵ تو در کن؛ نسخه سعید روستایی دست‌ساز صنعت پرزیبوس. تو همانطور که در مصاحبه‌هایی بی‌سی گفتی، فیلمت را سرهم‌بندی کردی تا بتوانی آن را هر طور شده به کن برسانی. اصلاً شاید همین مسئله باعث شد فیلمت در قعر جدول ارزشیابی کن قرار بگیرد. وگرنه من می‌دانم تو چقدر بااستعدادی و یک پلان از بدترین فیلمت به کل هیکل جعفر پناهی می‌ارزد. البته آن هم از سر هوش بالای تو بود. تو فهمیده بودی که برای جایزه گرفتن در کن نیازی به ساختن فیلم خوب نیست و تزاوی (جعبه‌ی جاشوع‌ی می‌شود، مثل بچه‌محل‌هایمان که معمولاً موش‌های بالایشان آن‌ها را به بیراهه می‌کشد.

تو به جای فیلم به کن ۲۰۲۵ یک گوش گلدوداژ بردی که صنعت ایرپزیبون در دهانت گذاشته بود. بی‌آن که بدانی، این صحنه سال‌هاست بازیگری ثابت و کارشکنه دارد که نامش جعفر پناهی است. او کسی است که راهی که تو تازه داری در انتهای آن‌سالت کن گام هم‌بکنم. توجه پاسگاه نعمت‌آبادی مشتی! این من هستم. او و جریان رسانه‌ای همراهش حتی تو را برای جایزه گرفتن پله کردند. تو شدی نماینده جمهوری اسلامی که با مجوز کارکرد دو زنان فیلمش حجاب اجباری می‌دانی. جایی که در آن هر چیزی باید گرفتیم جزیی معرفتی. تو در ۲۰۲۰ سالگی با فیلم «البه و یک روز» هفت سیمرغ از معتبرترین جشنواره سینمایی کشور بردی! افتخاری که کمتر فیلمسازی در آن سن وسال کسب کرده است. اگر متقدمان کن رفت، اما ابزار برتاب فیلم پناهی شد. تو انگار در دوی امدادی شرکت کردی که در آن قطع یک نفر مدال می‌گرفت. این همان پوست موز همیشگی است که سینمای جشنواره‌ای زیر پای فیلمسازان جوان و ساده‌ای مثل تو انداخته است. تو می‌توانستی با تمرکز بر مسیر فیلمسازی خودت، فیلمسازی ماندگار شوی، اما بدل شدی به شخصیتی سرگردان و رهاشده در میان بازی‌های سیاسی و رسانه‌ای. برای من بین تو و جعفر پناهی ماسال‌های حوزه فاصله است. به همین دلیل امیدوارم برگردی و فیلمت را بسازی. فیلم خودت را. من و تو بچه پایین شهریم و کسی را نداریم. تو مثل پناهی نیستی که پرکاترین دوران فیلمسازی اش شد شش سالی که محکوم به حبس بود. تو پشت به جایی گرم نیست که مثل پناهی از دانشگاه صدا و سیما وکار مدنی صدا و سیما بیرون آمده باشد و به جای تبلور خلاقیت و استقلال هنری، پناهی آنکدار از همراهی با سیاست‌های ضدملی و ضد فرهنگی صادر می‌کند.

و اقعیت تلخ و غیرقابل انکار این است که موفقیت پناهی، بیش از آنکه بازتاب هنر مستقل و اصیل ایران باشد، نشانگر هموسیی سینمای به‌اصطلاح مستقل و در واقع وابسته ایران با سیاست‌های فرهنگی و رسانه‌ای غرب است. جعفر پناهی سال‌هاست که در جشنواره‌های خارجی به‌عنوان فصلی معترض و منتقد شناخته می‌شود و جوایز متعددی دریافت کرده است. اما این پرسش جدی مطرح است که آیا این «معترضان» ساخته دست آن جشنواره‌ها نیستند؟ آیا این جایزه‌ها حاصل استقلال و خلاقیت هنری واقعی است یا نتیجه همراهی با روایت‌ها و سیاست‌هایی است که غرب برای آن‌ها تعیین کرده؟ سینمایی که باید بازتاب‌دهنده فرهنگ، تاریخ و پیچیدگی های جامعه ایرانی باشد تبدیل به ابزاری شده که دشمنان این مرز و بوم آن را برای پیشبرد اهداف سیاسی خود خریداری کرده‌اند.

## باسیل قشنگ‌تر نبود؟!

محمدحسین سلطانی
خبرنگار

۳۴ سال قبل همان زمانی که جعفر پناهی هنوز سبیل داشت و در سالن بسته عینک‌دودی نمی‌زد، در نشستی که آویتی سخنرانش بود، شرکت کرد. پناهی برخلاف روند جلسه که در پاسخ‌ارشاد سینمای ایران بود تا گهان یک سؤال خارج از موضوع را طرح می‌کند و از آویتی می‌پرسد: «چرا تمی گذارید همه فیلم‌سازان ما مردم خودشان انتخاب کنند که چه بسازند؟» آویتی که از سؤال این جوان سی و چندساله متعجب شده می‌پرسد: «اتفاقاً من معتقدم همه باید فیلم بسازند! شاید اگر یک نفر همان زمان از اینکه می‌پرسید این کسی که به خاطر رویش داشتن، متهمش می‌کنی که حق انتخاب مردم را گرفته دقیقاً کیست؟ احتمالاً او طرفش را نمی‌شناخت. پناهی به نشست تیارشناسی سینمای پس از انقلاب آمده بود تا فارغ از جریان نشست، سؤالش را بپرسد، چون در جهان ذهنی او پرسش آن سؤال و به قول خودشان کنش سیاسی در برابر یک فرد متصل به جهان حزب الله‌ای‌ها مهم‌تر از هر چیز دیگری است. حدود یک سال پس از این نشست، صدای آویتی در مستند «خنجر و شقایق» توسط صداوسیمای دهه ۷۰ سانسور می‌شود اما جعفر پناهی با شبکه دو، اولین فیلمش را ساخت و اولین جایزه‌اش در جشنواره فیلم فجر را هم گرفت! حالا این آویتی است که باید سؤال پناهی را از خود او بپرسد، اما دیگر یک طرف ماجرا در قید حیات نیست.

سوی جعفر پناهی «اقدامی نمادین از مقاومت در برابر سرکوب رژیم ایران می‌داند» و در صفحه معرفی اش می‌نویسد: «در اقدامی نمادین از مقاومت در برابر سرکوب رژیم ایران، جعفر پناهی نخل طلا را به دست آورده که بارقه‌ای از امید برای همه مبارزان آزادی در سراسر جهان است.» اگر به کارنامه پناهی نگاهی بیندازید متوجه می‌شوید که پناهی تا بیک جایی مسیر کیارستمی را می‌رود، یعنی از سال ۷۰ مسیر مخملباف را طی می‌کند و همان مسیر را ادامه می‌دهد. پناهی و مخملباف تنها نیستند، آدم‌های دیگری هم در این مسیر سیر و سلوک دارند و جهان ذهنی پناهی پس از چند سال بدل می‌شود به جهان فکری پناهی‌ها. آن‌ها برای سینماپیش نام هم انتخاب می‌کنند و اسمش را هم می‌گذارند سینمای زیرزمینی. سینمای زیرزمینی دهه ۸۰ هم می‌شود گاو پیشوش سفید و کوکم جایزه‌های بین‌المللی را از آن خود می‌کند. سینمای زیرزمینی در آغازراهش برمبنای خلاقیت و سوژه‌های تاثیرشکن پیش می‌رود اما یک مشکل بسیار جدی وجود دارد، سینمای زیرزمینی می‌مخالف است و یا این موضوع هم چندان مشکلی ندارد. به هر ترتیب، همه چیز در آغازش برابر یک فرد متصل به جهان مشکلی ندارد. به هر ترتیب، همه چیز در آغازش برابر یک فرد متصل به جهان حزب الله‌ای‌ها مهم‌تر از هر چیز دیگری است. حدود یک سال پس از این نشست، صدای آویتی در مستند «خنجر و شقایق» توسط صداوسیمای دهه ۷۰ سانسور می‌شود اما جعفر پناهی با شبکه دو، اولین فیلمش را ساخت و اولین جایزه‌اش در جشنواره فیلم فجر را هم گرفت! حالا این آویتی است که باید سؤال پناهی را از خود او بپرسد، اما دیگر یک طرف ماجرا در قید حیات نیست.

سی و چند سال بعد پناهی روی سن کن می‌ایستد و می‌گوید: «برسیم به جایی که دیگر کسی به ما نگوید چه بپوش، چه نپوش، چه بکن، چه نکن و سینما که عشق ماست، کسی به ما نگوید چه بساز، چه نساز. به امید آن روز.» حرف پناهی همان حرفی است که سی و چند سال قبل به آویتی زد. این بار هم پناهی در همان جهان ذهنی خودش زندگی می‌کند، با این تفاوت که حالا جهان ذهنی او خریدار دارد. ژان نوئل بارو، وزیر خارجه فرانسه کسب جایزه از

ادامه از صفحه ۴





دوشنبه ۵ خرداد ۱۴۰۴
OIL4
شماره ۴۴۲۱
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

## جایزه‌ای به قیمت تسلیم

کوشا ساسانیان
خبرنگار

دریافت نخل طلای جشنواره کن توسط جعفر پناهی، به سموّدای جنجالی و بحث‌برانگیز در فضای فرهنگی کشور تبدیل شده است. اما باید صریح و بدون تعارف پرسید: آیا این جایزه، نماد واقعی هنر ناب ایران است یا صرفاً مهر تأییدی است بر تسلیم سینمای ایران در برابر پروژه‌های سیاسی غرب؟ نخل طلای جعفر پناهی، نه تنها یک جایزه سینمایی ساده نیست، بلکه مهر تأییدی است بر تسلیم کامل یک سینمای به‌اصطلاح مستقل در برابر پروژه‌های سیاسی غرب. این جایزه به‌هیچ‌وجه نماینده هنر ناب ایرانی نیست؛ بلکه نشانه‌ای است از بازی دادن سینمای ایران در میدانی که سیاست‌مداران و نهادهای غربی طراحی کرده‌اند. نخل طلا برای پناهی، جایزه‌ای سیاسی است که با هزینه هنر و فرهنگ ایران گرفته شده و به‌جای تبلور خلاقیت و استقلال هنری، پیامی آنکدار از همراهی با سیاست‌های ضدملی و ضد فرهنگی صادر می‌کند.

واقعیت تلخ و غیرقابل انکار این است که موفقیت پناهی، بیش از آنکه بازتاب هنر مستقل و اصیل ایرانی باشد، نشانگر هموسیی سینمای به‌اصطلاح مستقل و در واقع وابسته ایران با سیاست‌های فرهنگی و رسانه‌ای غرب است. جعفر پناهی سال‌هاست که در جشنواره‌های خارجی به‌عنوان فصلی معترض و منتقد شناخته می‌شود و جوایز متعددی دریافت کرده است. اما این پرسش جدی مطرح است که آیا این «معترضان» ساخته دست آن جشنواره‌ها نیستند؟ آیا این جایزه‌ها حاصل استقلال و خلاقیت هنری واقعی است یا نتیجه همراهی با روایت‌ها و سیاست‌هایی است که غرب برای آن‌ها تعیین کرده؟ سینمایی که باید بازتاب‌دهنده فرهنگ، تاریخ و پیچیدگی های جامعه ایرانی باشد تبدیل به ابزاری شده که دشمنان این مرز و بوم آن را برای پیشبرد اهداف سیاسی خود خریداری کرده‌اند.

## سینمای ملی؛ زبان فرهنگ و هویت ایرانی

در سال‌های اخیر، آنچه به‌عنوان «سینمای زیرزمینی» در ایران مطرح شده، بیش از آنکه حاصل دغدغه‌های هنری یا واکنشی اصیل به مسائل اجتماعی باشد، به بازتاب نگاه جشنواره‌های خارجی به ایران بدل شده است. این فیلم‌ها اغلب در چهارچوبی شکل می‌گیرند که با ذائقه نهادهای فرهنگی غربی هم‌خوانی دارد؛ نگاهی که تمایل دارد ایران را از زاویه‌ای بحرانی، پرتنش و تلخ بازنمایی کند. جوایز بین‌المللی، سرمایه‌گذاری‌های مشترک اروپایی و حتی مسیرهایی برای مهاجرت یا پناهندگی عملاً به تقویت این جریان کمک کرده‌اند. اما پرسش جدی اینجاست: این سینما واقعاً از دل مردم و برای مردم برخاسته یا تنها تلاشی است برای غریب‌نوجه مخاطب بیرونی و گرفتن تأیید از نهادهای فارمرزی؟ سینمای زیرزمینی به‌جای اتصال با جامعه و روایت زندگی مردم به‌نوعی بی‌وقفی دچار است. سینمایی که بیشتر از آنکه مخاطب داخلی را خطاب قرار دهد، چشم به بیرون دارد و در پی تأیید خارجی است. در نقطه مقابل، سینمای ملی سینمایی است که با مردمش حرف می‌زند، ریشه در خاک و فرهنگ خود دارد و بازتاب‌دهنده رویاها، دردها و آرزوهای یک ملت است. این سینما نه از واقعیت فرار می‌کند و نه در آن اغراق می‌ورزد؛ بلکه تلاش می‌کند تصویری متعادل، انسانی و باورپذیر از زیست جمعی ارائه دهد. فیلمسازانی که به دنبال دیده‌شدن در سطح بین‌المللی‌اند، در قالبی حرکت می‌کنند که با ارزش‌ها و واقعیت‌های فرهنگی ما بیگانه است. برای جایزه گرفتن مجبورند روایت‌هایی بسازند که بیشتر به سود پروژه‌های اجنبی است تا انعکاس واقعیات زندگی مردم ایران. این روند در حقیقت قتل تدریجی خلاقیت و اصالت سینمای ایران است. رسالت ما این‌جاست که فاجعه را بیان کنیم و فضای فرهنگی که سینما باید داشته باشد، قربانی اهداف سیاسی و تبلیغاتی شود. سینمای ایران باید زبان و فرهنگ ملت را بازتاب دهد، نه اینکه تبدیل به ابزاری شود در دست قدرت‌های خارجی برای پیشبرد جنگ نرم و تحمیل سیاست‌های فرهنگی‌شان. متأسفانه جعفر پناهی و هم‌راهانش به‌جای اینکه صدای واقعی مردم و هنرمندان ایرانی باشند، مهره‌های بازی در دست غرب شده‌اند. آن‌ها نماینده سیاست‌های تحمیلی و روایت‌های یک‌سویه غربی هستند. این جوایز که بیشتر سیاسی‌اند تا هنری، سینمای ایران را از استقلال و اصالت دور می‌کنند و آن را در ورطه بازی‌های فرهنگی قدرت‌های خارجی می‌اندازند. این بازیچه‌شدن، ضربه‌ای مهلک به هویت فرهنگی و هنری کشور وارد می‌کند که باید با تمام توان در برابر آن ایستاد. کافی است تو بیت وزیر امور خارجه فرانسه بعدازاین اتفاق را ببینید. این موضع‌گیری رسمی و حمایت سیاسی از یک جعبه سینمایی نشان‌دهنده دخالت مستقیم و آشکاره ابزاری غرب از هنر به‌عنوان ابزار فشار و جنگ نرم است. چنین رفتارهایی نه‌تنها به‌شدت ضدملی و توهین به هویت فرهنگی ما محسوب می‌شود، بلکه نشان می‌دهد چگونه قدرت‌های خارجی با سرمایه‌گذاری در پروژه‌های خاص، تلاش می‌کنند روایت‌های خود را به فرهنگ و هنر ما تحمیل کنند.

در این شرایط، این سؤال باید بارها مطرح شود: آیا سینمای ایران باید به هر قیمتی خود را به جشنوارهای غربی بفروشد؟ آیا باید هنر و فرهنگمان را گروگان پروژه‌های خارجی کنیم؟ پاسخ قطعی و منطقی این است که هرگز نباید چنین اتفاقی بیفتد. سینمای ایران نیازمند بازنگری جدی و اساسی است؛ بازنگری‌ای که در آن اولویت با روایت‌های انسانی، متنوع و فرهنگی باشد نه همراهی با سیاست‌های غربی و منافع آن‌ها. سینمای ما باید آزاد و مستقل باشد و به بازی در زمین سیاست‌های خارجی، زبان فرهنگ و هویت ملی را بازگو کند.

نخل طلای جعفر پناهی، هرچقدر هم در جشنواره‌های غربی بدرخشد، نماینده واقعی هنر و فرهنگ ایران نیست. این جایزه نمادی است از شکست فرهنگی، تحریف واقعیت‌ها و تسلیم سینمای ایران در برابر قدرت‌های خارجی. این افتخار نیست، بلکه هشداری جدی است برای همه فعالان فرهنگی که مسیر سینمای ایران را باید دوباره به‌سوی اصالت و استقلال هدایت کنند. اکنون زمان آن رسیده که سینمای ایران به خود بیاید و مسیر خود را بازتعریف کند؛ مسیری که در آن هنر مدنی بتواند آزادانه و بدون قیدوبند دخالت‌های سیاسی بیگانگان، هنر خود را بیافریند و سینمای ایران را به جایگاه واقعی و شایسته‌اش بازگرداند. سینمایی که به بازی‌های در زمین سیاست، به فرهنگ و هویت ملی خدمت کند و در جهان به‌خاطر اصالت و ارزش‌های واقعی‌اش شناخته شود، نه به‌خاطر جوایزی که به قیمت انکار واقعیت‌ها و تسلیم فرهنگی به دست آمده‌اند.

اگر نگاهی به تاریخ سینمای ایران داشته باشیم، درمی‌یابیم که آثار ماندگار آن هایی هستند که از دل جامعه و فرهنگ ایرانی برخاسته‌اند، نه آن‌هایی که برای جلب نظر جشنواره‌های غربی ساخته شده‌اند. این آثار، با بیان صادقانه مسائل انسانی، فرهنگی و اجتماعی، توانسته‌اند مخاطبان را در سراسر جهان جذب کنند. اما امروز، متأسفانه مسیر سینمای ما به‌گونه‌ای شده که برای رسیدن به موفقیت‌های جهانی باید داستان‌هایی را روایت کنیم که با ارزش‌ها و واقعیت‌های ما همخوانی ندارد. درنهایت باید تأکید کرد که سینمای ایران به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عرصه‌های فرهنگی کشور نیازمند یک بیداری جدی است. بیداری‌ای که به‌جای گرایش به سیاست‌های بیگانگان بر پایه هویت و فرهنگ ملی بنا شود. هنرمندان ما باید قدرت و جسارت بازگشت به خود را داشته باشند؛ قدرتی که آن‌ها را از قید و بندهای سیاسی رها کرده و امکان خلق آثار اصیل و ارزشمند را فراهم آورد. بدون شک، آینده سینمای ایران در گرو این است که بتواند خود را از زیر سایه نفوذ و سیاست‌های خارجی رها کند و به‌جای بازی در زمین آن‌ها، بازیگر اصلی و قدرتمند عرصه فرهنگ و هنر ملی باشد. این راه دشوار و پرچالش است، اما تنها مسیر ممکن برای حفظ هویت و اصالت سینمای ایران است.

## شیوهٔ فیلمسازی جعفرپناهی و ترویج سینمای اگزوتیک

محمد کریمی
خبرنگار

جعفر پناهی یکی از چهره‌های جهانی‌شده سینمای ایران است که آثارش همواره در جشنواره‌هایی چون کن، ونیز و برلین مورد توجه قرار گرفته‌اند. با فیلم‌هایی چون «تاکسی»، «این یک فیلم نیست» و «سرمخ»، پناهی توانسته نام خود را به‌عنوان فیلمسازی جسور، مینیمالیست و منتقد وضع موجود در عرصه جهانی مطرح کند. اما در کنار این تحسین‌ها، پرسش‌های جدی درباره سبک فیلمسازی او، محتوای آثارش و نحوه دریافت این فیلم‌ها توسط جشنواره‌های غربی مطرح است! پرسش‌هایی که به قلب بحث سینمای اگزوتیک یا همان «سینمای فقر و رنج شرقی برای مصرف غربی» می‌زند. پناهی از معدود فیلمسازانی است که با امکانهای محدود، بازیگرانی آماتور (یا خودش) و ساختاری شبه‌مستند، آثاری ساخته که گاهی بیش از آنکه روایت‌گر باشند، حالتی پیانوبار یا گزارشی دارند. ساختار مینیمالیستی فیلم‌های او - به‌ویژه از دهه ۱۳۹۰ به این سو - در بسیاری از موارد نه‌تنها به عمق واقعیت‌های اجتماعی ایران نفوذ نمی‌کند، بلکه در سطحی‌ترین لایه مشاهده‌گری متوقف می‌ماند. به جای آن‌که شخصیت‌ها و روایت پرورش یابند، با تصاویری ساده‌شده از اوضاع بد؛ «ماجهیم که چیزی جز خشونت نمادین از دل واقعیت بیرون نمی‌کشد.

در بسیاری از فیلم‌های پناهی، شخصیت‌ها بیش از آن‌که زنده و ملموس باشند، صرفاً حامل یک «پیام» اند؛ پیام‌هایی سیاسی یا اخلاقی که از بیرون بر پیکره فرم تحمیل شده‌اند. نتیجه این می‌شود که مخاطب بومی نه‌تنها با قهرمان‌ها و هویت‌بندی‌ای که در فیلم‌ها وجود دارد ارتباط برقرار نمی‌کند، بلکه روایت‌ها تصنعی و تحمیلی احساس می‌کند. پناهی، به‌جای پرداختن به تجربه زیسته و پیچیده انسان ایرانی، معمولاً تصویری فشرده و نمادین از یک «مسئله اجتماعی» را پیش روی دوربین می‌گذارد؛ زنی ممنوع‌الخروج، کودکی در حال کشور بازگیری کرد، در سینمای ایران نیز سینمای زیرزمینی فربه شد و در دوران پسا ۱۴۰۱ مطرح‌تر از همیشه شد. هم توسط فیلمسازان سینماتاک تا سطح نامزدی اسکار برای «دانه انجیر معابد» رسید. نخل طلای پناهی، شاید تازه‌ای از اجتنی طلب جعبه و جایزه و توجه کند. سینمای او از درون این سرزمین ریشه گرفته و در دل مردم نشسته است؛ بی نیاز از تلید بی‌بی‌سی یا گفتن جشنواره‌سواران غربی. سعید جان سینمای ایران پناهی کم ندارد. تو کسی بودی که چند سال پیش در دانشکده‌ها همه از تو می‌گفتند و می‌خواستند مثل تو در جوانی موفق شوند. اما حالا اگر دانشجویی بخواهد شبیه امروز تو بشود، گزینه‌های او جیلی‌تری مثل پناهی برق می‌زدارد. ساختن فیلم دیگران به مانندگاری تو کمک می‌کند و به نفع تو نمی‌تواند تو را که می‌دانم چقدر امروز به هم‌بریخته است، آرام کند. خلاصه این که او همان مسیری که آمدی برگرد. برگرد و فیلمت را بساز. فیلم خودت را.

## تبریک در میانهٔ حمله به ایران

ادامه از صفحه یک

حال پرسش اصلی در چنین شرایطی این است که در میانه چنین نسل‌کشی‌ای چرا جشنواره‌ای مثل کن نه تنها به این واقعه بی‌تفاوت است، بلکه در اوج یک جنگ بازیر دو وحشیانه، مسئله خودش را به کشور ایران و ایرانی در ایران معطوف کرده است؟ در چنین شرایط وروزگاری، چنین امکانی چه معنایی دارد؟ آیا انجام نسل‌کشی و نابدیدن این فاجعه انسانی در طول تاریخ، به یک سال و اندی طبیعی است؟ جعفر پناهی که بعد از برنده شدن جایزه، خیلی زحل کن برای آینده ایران آرزوی آزادی دارد! اصلاً از خود پرسیده است بعد از این نسل‌کشی آشکار با حمایت دولت‌های غربی، اصلاً آزادی داشتن امکان‌پذیر است؟ کدام آزادی؟ غربی‌ها که برای کوچکترین وقایع خودشان را مصیبت‌بار می‌دانند و همه دنیا باید برای آن‌ها کار تولید می‌کند، حالا چگونه نه تنها از نسل‌کشی حمایت می‌کنند بلکه این مسیر می‌توانند فاتحه‌ای فرانسوی و جوایز غربی را هم مال خود کنند. البته اگر فکر می‌کنید این مسیر به مخاطب و سینما می‌رسد، باید نگاهی به میزان مخاطب و خلاقیت‌های سینمایی آثار مخملباف، رسول‌اف، پناهی و بهروز شعیبی بیندازید. دوستان چه با مدعای با سیل و بدون عینک و چه بدون سیبل و باعینک، صندلی‌هایشان خالی است. حتی برای منتقدان، البته مدل با سیبل دوستان، حداقل ریک و بوبی از کیارستمی دارد که باز هم به فانتزیگری از فرانسوی‌ها شرف دارد!

تلخی زندگی در ایران - چنان که این روز‌ها وارایت می‌کنی - موجب رسیدن تو به آن نقطه بوده است، پس باید تلخی وطن را قدر دانست؛ حداقل تو باید آن تلخی‌ها را قدر بدانی. من و تو خوب می‌دانیم فاصله پاسگاه نعمت‌آباد تا پرده نقره‌ای چقدر زیاد است. اما تو این راه را پیمودی؛ در همین سرزمین و قدم‌به‌قدم از دانشگاه حوزه هنری انقلاب اسلامی تا فرش قرمز کن.

من و تو اگر بخواهیم الکوبی در شأن خودمان و صفایمان در این سینما داشته باشیم، آن الگو حجیه نعمت الله است نه آن امثال پناهی. حجیه نعمت‌الله شریف و نجیبی که مسال‌ها توقیف و ظلم را تاب آورد، اما فیلمش را در چندان نگذاشت و دوره نیفتاد تا از اجنبی طلب جعبه و جایزه و توجه کند. سینمای او از درون این سرزمین ریشه گرفته و بر دل مردم نشسته است؛ بی نیاز از تلید بی‌بی‌سی یا گفتن جشنواره‌سواران غربی. سعید جان سینمای ایران پناهی کم ندارد. تو کسی بودی که چند سال پیش در دانشکده‌ها همه از تو می‌گفتند و می‌خواستند مثل تو در جوانی موفق شوند. اما حالا اگر دانشجویی بخواهد شبیه امروز تو بشود، گزینه‌های او جیلی‌تری مثل پناهی برق می‌زدارد. ساختن فیلم دیگران به مانندگاری تو کمک می‌کند و به من و تو نمی‌تواند تو را که می‌دانم چقدر امروز به هم‌بریخته است، آرام کند. خلاصه این که او همان مسیری که آمدی برگرد. برگرد و فیلمت را بساز. فیلم خودت را.

## جنجال یک جایزهٔ بزرگ



مهران زارعیان
خبرنگار

**جعفر پناهی با فیلم جدیدش برنده نخل طلای جشنواره کن شد. این جزء خبرها نیست ولی توجه به این خبر واکنش نشان دادند. امری که همواره سایه داشته و در چند سال اخیر، دامنه و شدت آن افزوده شده است. از زمانی که اصغر فرهادی با «فروشنده» در جوایزکن و اسکار شرکت کرد و بعد با «قهرمان» همچمه‌های فراوان به او وارد شد، می‌شد این سیر ساست‌زدگی حاکم بر فضای فرهنگ (و اصلاً مر مقوله دیگری) را مشاهده کرد. طبیعی است این بار که پناهی به عنوان یکی از سیاسی‌ترین چهره‌های سینمای ایران، با فیلمی که هر چه درباره آن می‌دانیم مستقیماً به تحولات سیاسی سال ۱۴۰۱ و پس از آن مرتبط است، جایزه مهم کن را از آن خود ساخته، دامنه این سیاست‌زدگی لو و علیه پناهی تشدید می‌شود. در ادامه، می‌خواهم از جند زاویه مختلف به این واقعه نگاه کنم.**

### سینمای زیرزمینی

از زمانی که در سپهر سیاسی ایران، جریان براندازو مخالف نظام مستقر مطرح شد و از داخل کشور بازگیری کرد، در سینمای ایران نیز سینمای زیرزمینی فربه شد و در دوران پسا ۱۴۰۱ مطرح‌تر از همیشه شد. هم توسط فیلمسازان سینماتاک تا سطح نامزدی اسکار برای «دانه انجیر معابد» رسید. نخل طلای پناهی، شاید تازه‌ای از اجنبی طلب جعبه و جایزه و توجه کند. سینمای او از درون این سرزمین ریشه گرفته و بر دل مردم نشسته است؛ بی نیاز از تلید بی‌بی‌سی یا گفتن جشنواره‌سواران غربی. سعید جان سینمای ایران پناهی کم ندارد. تو کسی بودی که چند سال پیش در دانشکده‌ها همه از تو می‌گفتند و می‌خواستند مثل تو در جوانی موفق شوند. اما حالا اگر دانشجویی بخواهد شبیه امروز تو بشود، گزینه‌های او جیلی‌تری مثل پناهی برق می‌زدارد. ساختن فیلم دیگران به مانندگاری تو کمک می‌کند و به من و تو نمی‌تواند تو را که می‌دانم چقدر امروز به هم‌بریخته است، آرام کند. خلاصه این که او همان مسیری که آمدی برگرد. برگرد و فیلمت را بساز. فیلم خودت را.

### موقعیت خود پناهی

جعفر پناهی فیلمسازی را بنا نوعی سینمای مینیمالیستی متأثر از سبک